

کرای پسر مرد قرآن خواند گفت بی خوانده ام قال فهمت هذه الآية قل لا اسئلكم عليه اجراً
الا لودعة في القبري قال الشيخ قد قرات ذلك فقال علي عن القبري يا شيخ فهل قرات
هذه الآية واعلموا انما عنتم من شيء فان الله حمسه للرسول ولذي القبري قال نعم
قال علي فحن القبري پس گفت ايايه قل ما اسئلكم عليه اجراً الا لودعة في القبري يعني بگوئی
که میخواهم از شما اجری بر رسالت مکر دوستی قبری را دریافت کنم گفت بی دریافتیم ام امام جعفر گفت که ما قبری هستیم
وای شیخ آیه واعلموا انما عنتم من شيء یعنی به ایندای کرده مردم غنبت نموده شما چیزی را بر کسی که غم آن از
برای خدا و از برای رسول خدا و از برای ذی القبري است خوانده گفت بی امام گفت که ما قبری هستیم یا شیخ و هل
قراءت هذه الآية انما يريد الله ليدن هب عنكم الرحمن اهل بيت و يطهرکم تطهیر
قال الشيخ قد قراءت ذلك قال علي فحن اهل البيت حصصنا بآية التطهير يا شيخ
وای شیخ آیه انما يريد الله الحکم یعنی این است که بخواند خدا که به برد از شما این است رسالت ناپاکی را دگر
کردند شمار را بلبابت کامل خوانده گفت بی خوانده ام امام گفت ما اهل بیت ایم که خدا بآیه تطهیر ما فخصنا عنده فحق
الشیخ ساکتاً فادما علی ما نكلم به وقال بالله انکم هم فقال علی من الحسين عليه السلام
الله انا لحن هم من عند رسلک وحق جدنا رسول الله انا لحن هم پس درین حال آن پسر
خاموش ماند و از گفته نزد پشیمان گشت و گفت بخدا که آنها شما هستید علی بن سین گفت بخدا و بحق جد ما که انبای شک
و شبیه ما هستیم فی الشیخ و روی عمامته و دفع رأسه الى السماء وقال اللهم اني ابرأ اليك من عدو
ال محمد من جن والنس پس آن پسر مرد ازین سخن بگریست و عمامه بر زمین زد و سر خود را بسوی آسمان برد
و گفت مذايا من بیارم از دشمنان آل محمد از پری باشند یا از مردم شر قال هل لى من توبة فقال له نعم
ان تتب تاب الله عليك وانت معنا فقال انا تاب فبلغ يزيد بن معاوية حدیث الشیخ
فامر به فقتل بعد ان گفت توبه من پذیرفتیم خواهد شد امام فرمود اگر توبه میکنی خدا توبه ترا می پذیرد و توبه

خوابی شد گفت س تو بگویم چون این نمیدیدید رسید حکم داد تا آن پیر مرد را کشند و درون آن بعضی
 فضلاء التابعتین لما شهد بواس الحسین علیه السلام بالشام حتى نفضه شهر امن بجمع محله
 فلما وجد ولا بعد اذ فقدوه سئلوه عن سبب ذلك فقال الا ترون ما نزل بنا ثم انشأ
 روایت است که بعضی از فضلاء تابعین هرگاه دیدند حسین علیه السلام را در شام دیدند خود را تا یک ماه از جمیع ممالک
 خود پنهان داشت چون او را بعد از گم گشتن یافتند او را از سبب آن پرسیدند گفت آمانی بیند آنچه بر ما نازل شده
 بعد از آن که ما را بر اسلک یا بن بنت محمد قتلوا جهادا عاید من رسولاً آورده اند سر ترا ای پسر
 دختر من مسفتی و ستند انکار اعمال آنکه پناه گیرند بودند بر رسول خدا قتلوا و عطشانا و لما نزل قوا فی قتلک
 التاریل و اللنح یلا کشته نرا کشته و اظهار نمودند در قتل تو تاویل و تنزیل با و یکبر و بان قلت و
 بما قتلوا بک التلبیس و المهلبله و تخیر میگویند بگفته شدن تو و حال آنکه گفته اند بسبب تن تو بگم و تلبیس
 و روی صاحب کتاب المصباح با سند الی جعفر بن محمد قال قال لی ابی محمد ابن علی سئلت
 ابی علی بن الحسین عن سبب یزید له فقال حلق علی بعیر یطع بعیر و طام و داس الحسین
 علیه السلام علی علم و نسوتنا خلفی علی بعال فاکف و الفارطه خلفنا و حولنا بالرماح ان
 دست مراجع ناعین قرع راسه بالرمح حتی اذا دخلنا دمشق صاحب صایح یا اهل
 الشام هولاء سببا با اهل البیت الملعون صاحب کتاب صیاح بوسایطه از امام جعفر صادق علیه
 السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که مردم محمد باقر از پدر خود علی بن الحسین علیه السلام از چگونگی برداشتن
 او را بسوی یزید پلید پرسید پس گفت نشاید مرا بر شتر کنی لکن برهنه پشت و سر حسین علیه السلام بر نیزه و
 زمان پس با بر استی های عیناک و ستمگران از پس و جوانب مانیزه در دست بودند اگر چشم کسی از ما شک
 ناکشدی سرش را بر نیزه کوفتند یا تا پیرین نسق چون داخل دمشق شدیم مردی آواز برداشت و گفت ای مردم

شام اینان آمدن این بیت طعون اندوای بر این ملامت بر اندیش و جبار به جنگایش که این بیت رسالت
 سالت را با وجود او مانع اسلام این بیت طعون ناسته و در حق صاحب المناقب **ابن سهل** **ابن سعد** قال
 خرجت الى بيت المقدس حتى توسطت بالشام فاذا انا بمدينه مطروقة الا انها اكثر ولا
 الا تجار قد علقوا الشوره والعجب والذی یباح **«فهم فرحون»** حشر و ن و عذاهم **سما** **طبعین**
باله فوف **والقبول** **فقلت** **فی نفسی** **لاهل الشام** **عبد** **لا** **اعرفه** **لکن** **صاحب** **كتاب** **نائب**
 روایت میکند که سهل ابن سعد کویة الحرم بیت المقدس روانه شدم با این شام دردم پس ناگهان شهر را دیدم که
 نهر بسیار درختان بشمار دارد و پیروهای دیب فرزند استند و آنها از پیششاران و فرزندانشان گذشتند و در پیش آنها
 زمانی بستند که در بی بی نوزده و مردم را ستر و عینا زنده پس با خویشان گفتند که امروز ایشان را عید است که ما می شناسیم
 فرایت قوم ما محمد ثور فقلت یا قوه **لکم** **بالشام** **عبد** **لا** **اعرفه** **لکن** **قالوا** **یا** **شیخ** **نراک**
اعرابیا **فقلت** **انا** **سهل** **ابن** **سعد** **قد** **رايت** **محمد** **اصلى** **الله** **عليه** **والآله** **قالوا** **یا** **سهل** **ما**
اعجبک **السما** **لا** **تظن** **دما** **والا** **ارض** **لا** **تخسف** **با** **اهلها** **قلت** **ولم** **اذاک** **قالوا** **هنا** **دش**
الحسین **عم** **عتر** **محمد** **بهذا** **ما** **من** **ارض** **العراق** **پس** **قومی** **زید** **مکه** **با** **هم** **مر** **فما** **بی** **زین** **گفتم** **که** **ای** **قوم**
 شما درین شهر امروز که ما می شناسیم گفتند ای شیخ کمان بکنیم که تو بدو بی برستی گفتم من سهل ابن سعدم که درک
 صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله امروزه ام گفته ای سهل عجب است که آسمان چون بی بار و زمین باهل خود فرو می نشیند
 مؤمنان برای برآوردن زمین حسین فرزند محمد مسطح است که از زمین عراق بر سه نیزه پلید بدید فرستاده شد فقلت
وا **عجبا** **بهذا** **ما** **دأ** **س** **الحسین** **والناس** **یفرحون** **قلت** **من** **ای** **باب** **یدخل** **فاشار** **والی**
باب **یقال** **له** **ما** **سب** **عات** **قال** **فینا** **انا** **لک** **تی** **رايت** **الزباب** **تتلوا** **بعصنها** **بعصا** **فاذا**
لکن **بفارس** **لوا** **عظبه** **دأ** **س** **مر** **اشبه** **الناس** **وحها** **بر** **سول** **الله** **م** **فاذا** **اما** **من** **ورایه**
 روایت است که سهیل بن سعد از زمین عراق فرستاده می شود و مردم شام درین

می شوند گفتیم از که آمد در و زده داخل خواب شد پیش راه کردیم بسوی دری که بنا باینست گفت کویید گفت
 بودم که دیدم نشانیها از پی یکدیگر می آید پس ناگهان سواری را دیدیم که سرشبهه ترین مردم بر سواران ایشان
 نشان خود سوار کرده می آید و یک نگاه از پس آن سوارید کرد از زمان و به هم که بر سر شتران برهنه بست
 شسته می آید فد نوت من اولاً هم فقلت یا صاحب الله ما است فقال انما سکنه من
 الحسین علیه السلام فقلت لها لك حاجة الى فاما رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وسمعت حديثه قالت يا سهل قل لصاحب هذا الرأس لقد مر الرأس اياماً من اعنى لست
 الناس بالنظر اليه ولا ينظر والى حرم رسول الله صلى الله عليه وآله من نردك آدم
 وكفتم ان دختر کبیرتی گفت من سکینه دختر من علی السلام ام پس گفتیم بسوی من حاجتی داری که من سهل
 بن حرامه را که صاحب کبیرتی بود بدتر یافته اند و من حدیث را شنیده ام گفت ای سهل عامل این سر را بگو که
 سر را از ما دور تر بر دما مردم نظاره آن مشغول شوند بسوی حرم رسول الله علیه و آله فقلت انما سکنه من
 صاحب الرأس فقلت هل لك ان تقضى حاجتى وناخذ منى ادعما لئلا دینار قال ما
 قلت لقد مر الرأس امام الحرم ففعل ذلك فدفعته اليه ما وعدته ووضع الرأس
 في حفرة ودخلوا على يزيد فدخلت بهم وكان يزيد جالساً على الشير وعلی دأبه
 وهو يقول سهل کوید که من انتران نزد حامل سر آمد و گفتیم ایامی پسندی که حاجت ما برآی و از من چاره
 دینار بگیرد گفت آن چیست گفتیم سر را از حرم محترم رسول آورد و من آنچه دعه کرده بودم دیدم
 آن مؤوم و او سر من علی السلام در جیب ما و دعه از آن هم پیش نیرید بلید رسیدند من هم با آنها در آمد
 و نیرید بر تختی نشسته بود در سرتابی فلان بیانون و کبر داشت و کرداد بسیاری از شیخ تریش جمع
 بودند چون حامل ما نزد نیرید آمد این اشعار را بخواند او تن دکانی فطنة و ذهباً اما قلت السيد
 لجبا یعنی برکن و من شتران مرا از سیم و کوه کشته ایم سره بزرگ اقلت خبر الناس انما و ابا حرم

از یسویون الشباکت بهترین مردم را از روی دور و پدیدترین مردم را هرگاه که نسب با بیان می کنند قال ابو
 علمت انه خداینا صلوات الله علیه قال وجوت الحائرة منك فامر بضراب عنقه فخره
 ووضع رأس الحسين عليه السلام على طبق من ذهب وهو يقول كيف دابت فاحد من يزيه كفت
 برگاه دستی که او بهترین مردم است چرا گشتی گفت با سید طایفه از تو پس حکم کردن زدنی او که در این سرش بریده
 در حسین عبادت سلام را پیش زین بیاور بگفت چگونه بی ای حسین قریب الا شناده عن القلاح
 عن جعفر بن محمد عن ابيه عليه السلام قال لما قدم على يزيد بن ابي الهيثم بن ابي العباس
 بهر تهمه را مکشفات وجوبهت فقال هل الشام الحفاة ما داینا بسایا احسن من
 هولاء فمن انتم فقالت سکنه بنت الحسين عليه السلام من سبنا ال محمد صلی الله
 علیه وآله در کتابت الاسناد از تده الخ امام جعفر صادق علیه السلام و آنحضرت از پدر خود امام محمد باقر علیه السلام
 روایت کرده گفت هرگاه در زیت سیدالشهدا علیه تحمته و الشنا پیش یزید آید ده شده بد بر من سربل تقه و چادر
 در بوی عام داخل کرده شد ندیس جفاکاران شام بد انجام گفتند که ما بهتر ازین بندها ان ندیده ایم پیش شما از کلام
 سید سینه سینه فرمود ما بندها ان محمد ایام و کلم یکن علی بن الحسين علیه السلام یکلم احدا
 من القوم فی الطريق کلمه واحده حتى بلغوا الی باب یزید فجع جعفر صوته فقال
 هذا جعفر بن عبد الله الی امیرالمؤمنین باللیام الفجره و اجابه علی بن الحسين علیهما
 ما ولدت اه جعفر اشهد والوم کوسینه امام زین العابدین علیه السلام کسی آنان کرده شقاوت پزوه در
 راه صرفی نی زدا و کلامی نیکه دانا آنکه بر در یزید رسیدند جعفر او از یزید داشت و گفت که این جعفر بن عبد الله است که نا
 کسان فاجران پیش امیرالمؤمنین آورده است امام زین العابدین علیه السلام جواب داد که مادر جعفر نا کس ترا از جعفر ترا ده است
 قال السید ثم ادخل ثقل حسین و نسائه و مرثلف و مرثله علی یزید مقرون بالی
 فلما وقعوا بین یدیه و هم علی تلك الحال قال له علی بن الحسين علیه السلام انشدك

یا یزید ما ظنک برسول الله لوعاينا على هذه الحالة فامر يزید ما ظنک بالجبال فقطعتم
 وضع راس الحسين عليه السلام بين يديه فراه علي بن الحسين عليه السلام فامر فاكل الروم
 بعد ذلك ابد ابيك بعد ان احوال واقبال حسين در زمان او کسالی که از اقربای او در صعب مانده بود پیش
 در سینه بستند او ده شه زنده پیش یزید همان حال ایستادند امام زین العابدین علیه السلام گفت ای یزید سوگند سرتی
 می در بر که نه مان سوگند بودت اگر ما بایستد حال شاهه سوزی پس یزید حکم کرد تا رسنه را بریدند بعد از آن سر حسین یزید
 السدم را پیش خود نهاد پس حضرت امام زین العابدین آنرا بردند و بعد از آن روز که سوگند کابی خورد و قال ابن عباس
 قال بن الحسين سليمان السلام ادخلنا على يزيد ونحن اثنا عشر رجلا مغفلون فلما وقفنا
 بين يديه قلت لئنك الله يا يزيد ما ظنك برسول الله لو دانا على هذه الحالة وقا
 فاطمة بنت الحسين عم بنات رسول الله سبايا فبلى الناس وبنى اهل داره حتى
 علت الاسوات ابن نكويده که حضرت امام زین العابدین ^{علیه السلام} فرمود که مادر مجلس یزید آورده شدیم و مادر زنده پس
 مغفل و مطلق بودیم چون پیشش ایستادیم گفتیم ای یزید ترا سوگند خدا می دهم که چه گمان است با رسول خدا اگر ما
 باین حالت سنا به سیکرد و فاطمه دختر حسین علیه السلام گفت که دختر آن سوگند انبیا ان مردم ازین سخن بگریزند
 و مردم خانه او بگریستند صدای گریه و آواز بلند شد و قالوا و اما زينب فاتها ما راتك اهوت الى
 حياها فشقتها نه يادت بصوت حزين تفرغ القلوب يا حياها يا حبيب رسول
 الله يا بركة و مني يا بن فاطمة الزهراء و سيدة النساء يا بن بيت المصطفى فبك
 والله كل من كان في المجلس و يزيد ساكت و كفتة اند و لكن زينب فاطمة فاطمة محترم آنحضرت
 پس برآید آن فاطمه چون سر برادر خود را دید دست بگیران خود برد و بعد از آن لصدای حزینی
 کرد و بار ایستاد و بگریه را کجا سباحت نه اگر در ای حسین ای حبيب سوگند ای ابن عباس ای پسر فاطمه زهرا
 سیده النبای پسر دختر مصطفی پس به حضار مجلس را بگریه در آورد و یزید خاموش بود هیچ یکفتم شر جعلت

امرأة من بني هاشم في دار يزيد تنادى على الحسين وتنادى واحيياها يا سيد اهلنا
 يا بن خديجة يا ربيع الادمى واليتامى يا فتى اولاد الابداء فابكت كل من سمعها
 بعد ان زنى الزمان باسمه في در خانه يزيد بود و چون بر حسين مي نوازد اسب که در آن اسبوس اي حديد اسبوس اي پيشوا
 ايليت اسبوس اي فرزند پيغمبر اسبوس اي هارميه زنان و پيشمان اسبوس اي کشته اولاد پسر خوانده کان پس
 سامعين از بيان خود بگريانند قال الصادق عليه السلام لما دخل دار الحسين بن علي بن
 زيد ادخل عليه علي بن الحسين وبنات امير المؤمنين عليه و عليهن السلام وكان علي بن الحسين
 عليه السلام شديدا مغلولا فقال يزيد يا علي بن الحسين الحمد لله الذي قتل اباك امام جعفر
 صادق عديته م فرموده هرگاه سر حسين بن علي را روبرو بيزيد آورند امام زين العابدين در دختران امير
 المؤمنين عليه السلام برود داخل کرده شد و حال آنکه امام زين العابدين عليه السلام با بزرگي و غل بگردن داشت پس
 گفت اي علي بن حسين سپاس مندي را که گشت پدر ترا علي بن حسين فرمود لعنت خدا بر کسی که گشت پدر مرا
 يزيد از اين سخن گشتم آمد و فرمان داد که دلش بزنند فقال علي بن الحسين عليهما السلام لعن الله
 من قتل ابى فغضب يزيد و امر بضرب عنقه فقال علي بن الحسين عليه السلام فاذا
 قتلني فبات رسول الله من بردهم الى منازلهم و ليس لهم محرم غيري فقال
 ثم دهراني سناذ لهم ثم دعي ببر و فاقبل يرد الجامعة من عنقه بيده ثم قال له يا علي
 بن الحسين تدري ما الذي اريد بذلك قال بلى تريد ان لا يكون لاحد علي منه عمر
 يزيد هذا والله ما اردت ان زمان علي بن حسين فرمود هرگاه مرا بگشني پس گيبت که باز دختران رسول خدا را
 بکان اي نشان برود و حال آنکه محرمي براي شان خبر از من نيست پس بيزيد گفت که تو خواهي برد آنها را بکا نهاي
 انما بعد از اسواتي طيبه و متوجه سوان کردن طرق کردن او بنات خود کرد و بعد از آن از او گفت که اي علي بن حسين
 بيداني که من باين کار چه در او دارم گفت بلى بخوابي که منت ديگري غير از تو بر من نباشد بيزيد گفت بخدا همين راه

کرده ام بعد از آن گفت ای عی بن حسین مصیبتی که در نفس شمایان رخسار پیدا بسبب معیانت و نافرمانی شماست
 ثم قال یزید یا علی بن الحسین علیه السلام ما اصابکم من مصیبه فبما کنت ایدکم فقال
 علی بن الحسین عمک ما هذه الاية فبما نزلت انما نزلت فبما اصاب من مصیبه فی الادر
 ولا فی الفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبواها ان ذلك علی الله لیسر لکیدا تا سوعلی ما
 فاکم ولا یفرحوا بما انکم فحین الذین لاناسا علی ما فاتنا ولا نفرح بما اتینا منها پس
 امام بهام زین العابدین علیه السلام گفت چنانکه این آیت درباره ما نازل شده مگر این آیت ما اصاب من مصیبه
 الحکم یعنی نه سبب مصیبتی در زمین شما مثل جنس مطرد نعلت باست که می میوه و دانه در ذات شما مثل نم اولاد و ما نم
 عزیزان مکران در لوح محفوظ مشیت و مذکور است پیش از پیدا کردن نفسها هر آنچه انبات این با وجود کثرت بر خدا
 آسان غیر دشوار است و کردم این را تا محزون و اندویناک نشوید بجزیرگی از لغتهای دنیا از است ستمافزات ستمور
 و رشاد نشوید بجزیرگی از ان بدست شما آید پس تا نیم که بسکین می شویم بر چیزی که از دست مای رود و شاید بدست می
 چیزی که بدست مای آید و لما وصفت الروم من یدی یزید و فیها دامن الحسین عم قال ما انا
 وهذا الا كما قال الحسین برگاه سره ای کشکان پیش بنزید بنیاده شده در دوران سره ای حسین علیه السلام
 بود آن معون گفت حال من با این کس چنان است که حصین گفته ای قومنا ان ینصفونا فالصفت
 قواضی ایما تانا تظنر الدما انکار کرد قوم ما که انصاف کنند از خود با ما پس انصاف کرد در شیبه
 خون چکان که در دست ما بود نه یفلقهن هاما من اناس اعز لا علینا وهم كانوا اعق و
 اطلما شکافتند سره ای مردمانی که بزرگ بودند نزد ما و حال آنکه بودند انها ما فرمان دستمگر فقال عی ابن الجهم
 بهام حسب الطف ادنی قرابتی من ابن ذی العبد ذی النسب الوعل سمیه ^{نسلها} _{نسلها}
 بعد اخصی و بنت رسول الله لیست بذی نسب ان زمان یکی من حکم گفته بر آینه سرای بزرگ
 که با قریب تر از زوی قرابت این پس زیاد غلام صاحب نسبت تبا و خوار اند نسل شعیبه بقدر سنگریزه با شند فظیف

یزید علی صدر عجمی سید ابراهیم یزدوست بر سینه کبی زد شمر دما یزید لعنه الله یقضیب خیر زان فجعل
 نیت به ثنا یا حسین علیه السلام و اقبل علیه ابو بردة الاسلمی و قال و یلک با یزید
 انکت بقضیک ثغر الحسین ابن فاطمه اشهد لقد دایت البقی ۲ یرشف ثنا یا ه و ثنا یا
 اخیه الحسین یلیرها السلا و یقول شما سید اسباب هل الجنة فقتل فاقلکما ولعنه
 و اعتدله جهنم و سادات مصیبرافغضت یزید و امرها حواجه عجا و جعل یزید تمتمل
 بابیات الزبیری بعد از آن ملعون چوبی از بیم طلب نمود از ابرو دندان مبارک حسین علیه السلام
 می زد که درین اثنا ابو بردة اسلمی آمد و گفت ای یزید بردندان حسین بگردد گوشت فاطمه زهرا چوب میزنی کوبی سیدم
 که من پیغمبر خدا را دیدم که دندانش و دندان برادرش حسین علیه السلام را می کید و میگفت شما سرداران اهل
 بهشت هتند عذاب کشد قاتل شما را و لعنت کند او را و میا که دانه او دوزخ را که بازگشت بدست با زمین سخن
 یزید چشم آمد و فرمان داد که او را بر زمین کشان بیرون کنند و به تنهایی زبیری شامه مثل زولیت امت میاخی
 بیدر شهل و ا جزع الخبزج من وقع الاسل کاش بزرگان ما که در بدر نشسته اند می دیدند
 بیتابی بنی خزرج را از امتادن نیزه فاحلوا و استهلوا فرحانم قالوا یا یزید لا نسل لیس آواز
 بلند میکردند و از هتادی بانک می نمودند بعد از آن گفتند یا یزید دستهای مثل مبارک فخرینا هم سب و دشمنها
 و اقمنا مثل بل و فاعتدل پس آنها را جزای بدر مثل آن دادیم و قائم کردیم حرب ما ماند بدر پس
 بر شدت من خذف ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل از بنی خذف اگر انتقام
 نگیرم از فرزندان محمد خیر سیرا که با بزرگان کرده فی الاحتجاج و تمادات زینب بنت علی ابن
 ابیطالب و امها فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله یزید ایضاب ثنایا
 الحسین علیه السلام بالحصره فقامت و قالت الحمد لله رب العالمین و صلی الله
 علی حبیبی سید المرسلین صدق الله بسمانه کذالك یقول در احتجاج است که هرگاه یزید

در سینه بی بی صده کی بود من سر سینه خیزه جوتنه . معلولک لا ادر ان اذنت برید و ایدر که بر سره ان نغ
 حسین عیسیه بدم بوی به بره است وقت بایس رعذای را که برود کاره امان است درود بر حد من که محمد مصطفی
 سرور پیران است راست گفته حدایه نبره . رتبه کهنه و فراید لشکره عاقبتک الذی بر اسماء السوع ان کذبوه
 بایات الله و کافوا بها یسینه یرون بعد از ان شد عذاب جسم انجم کسانیکه بری کردند نه انهای خود بسبب
 تکذیب آیات و آثار خدا و استهزاء انبیا بان اطمینت یا یزید جن اخذت علينا انظار الارض
 و صیفت علينا آفاق السماء فما یجملک فی اسناد الذک و لسا قی الیک سوقه فی قطار و ات
 علینا ذوا اقتدادان بنا من الله هو انا و علیک منه اگرامته و انسانا وان ذلك لعظم
 خطوک و جلالة قدرک فتشیر الیه و نظرت فی عطعک تضرب احد ریک فرحاً
 و تنفض من ریک مرحاحین را اینک الیه مالک مستوثقه و الا مور لیدانک منسقا و ^{حین}
 صفالک ملکنا و خلصک سلطانتنا فمهلا مهلا لا تطش جهلا انبت قول الله
 کما نذری ای یزید برگاه کرتی بر ما تو اچی زمین را از تک کردی بر ما اطراف بلاد را پس از برای تو اسیر دوانت
 و خواری شدیم دیسوی تو در قطا خندان . انده کشیم و تو بر ما صاحب اقتدار ای که بر ما از خورده خواری و دولت است
 و بر تو از جهان و کرامت و این بسبب عظمت و جلالت قدرتست پس تحریر کردی دعوی خود پنداری نمودی بر
 شاهنای خود را از سرور و می افشانی بر منهای خود را از کبر و عز و در وقتیکه دیدی دین را برای خود استوار و حکم
 و کارهای خود را منسق و منظم و حیکه صاف شد برای تو ملک و خالص شد برای تو سلطنت ما پس باش باش و از یاد
 بک مشو آیا فرمودش کردی قول خدا را و لا تحسبن الذین یسکفون و الامان علی لهم لیؤدوا و اتعا
 و لهم عذاب مهین و کان بیک فی رک کافر شانه مهلت دادیم از برای انها بهتر باشد مهلت سنتم
 انهارا مکرزاده کشنده انم و نا فرمائی را خدا را و برای انها عذاب حاکم کننده است امن العدل با ^{الطلقا}
 تحذیرک حوا یرک و سوقک نبات رسول الله سبایا قل هنک سیتورهن و ابلیت و جو

مهمن یجد و بهن الاعل من بلد الی بلد و لیستشرفن اهل المناقل و یبذرون
 لا اهل المناهل و یصمخ و جوهن الفریب و البعید و الغائب و الشہید و الشریف و
 الضعیف و اللاتی و الرفیع لیس معهن من جلالهن ولی ولا من حماتهن حمیم آیا از عالت نسبت
 ای بسطفا تہ ساین جہا یرجود او اسیر کر فن تو دختران رسوخدا را در حالیکہ دریدی پردای انہا را و
 نام کردی رودای انہا را می ماند و دشمنان انہا را از شہری شہری میدیدند انہا را بہمان طایر کردہ میشدند
 برای مردم بازاربان نظری کردند در صغیای رودای انہا قریب ، بعید و غائب و حاضر و وضع و شریف و ادلی
 الی خود بایتن از مردان شان والی و نہ از جاسیان شان دوستی عتوا منک علی اللہ و حجود الرسول
 اللہ و دفعا ما جازک من عبد اللہ و لا عز و منک و لا عجب من فعلک و الی یروی من لفظ فوہ الی
 الشہداء و بنت حمہ بل طام السعداء و لصب الحراب لیل الانبام و جمع الاحزاب و شہر
 الحراب و ہر التیون فی وجہ رسول اللہ اسئل العرب حجودا و انکوہم رسولا و اطہم
 لہ عدوانا و اتاہم علی الترد کفرا و طعینا سبب نافرمانی و یعنی تو مرصدا را حجود و انکار تو مرصوخدا را
 و کتبت و کردن نوشتہ ہذا مرا محمد مصطفی او نیست عجب از تو و نہ از فعل تو و چگونه امید خبر داشته شود کسیکہ نوشتہ
 جہای رہ پیمان را کیدہ انداختہ باشد دگوشت پرہ سنست از خون سیدان رویدہ و بالیدہ باشد و جنگ از مردار
 برسد اجمع کردہ باشد و شمشیر بر روی پاگان کشیدہ باشد و تیغہا در روی رسوخدا جنبانیدہ باشد شدید
 نیت انہا از روی حجود و انکار و سنگہ ترین انہا بر سالت رسول مختار و طاہرترین انہا با او از روی ظلم و عدوان و ناگرم
 برین انہا با خدا از روی کفر و عیان الایاتہا نتیجہ و خلال الکفر و صب یجر جرفی الصل و لقتلی بومر
 نہ و فلا یستطاع فی لغصنارک اہدیت من کان نظرا الینا شقاقا و شنانا و احنائم و صنفا
 نظرا کفرہ برسولہ و یسعید ذلک بلسانہ و ہو یقول فرحا یقتل ولدہ و سی ذمایتہ غیر محرم
 ولا مسعظم را گاہ باش کہ این مہینجہ سرتہای کفر بہت و کینہ الیت کہ در سینہ تو بسبب کشکان جنگ بر تو شد

پس تا خیر نخواهد کرد در بعضی عداوت با اهل بیت رسالت کسی که نظر اوسوی با ازاره خلافت و بعضی دشمنی و کینه باشد
 و کفر خود را با پیغمبر خود ظاهر کند و این زبان خود بسیار غایب و از شادی قتل فرزندان و امیران عترت او بی باکانه
 گوید لا اهلوا و استهلوا فرجا و القالوا با یزید الا نشل یعنی کشکان بر درنا ضری بودند دست به خنجر
 حال که طاراً بر آینه بانگ میکردند و صد از فرج و سر و ریلندی نمودند و میگفتند ای یزید دستت خلی ما و منجی ما علی
 نبیا الی عبد الله و کان مقبل رسول الله صلی الله علیه و آله تنگتها بوجهه لعمری اقلد
 کلامت القرحة و استالت الشاء فتنه با دافکت و مرید شباب هل الجنة و این بعضی
 العرب و شمس ال عبد لمطلب و هفت با شیخک و تقربت بدمه الی الکفره مرابسله و ک
 دستوجه و نما بنای حسین سپه گاه رسو کنما بوده بود و او را بر روی خود سقوطی نمود هر آینه زخم من تازه گشت و ابروی
 من شکست بسبب کفن تو زمین سردار جوانان اهل بهشت را و فرزند امیر عرب را و اقبال عهد منان را و بزرگان
 خود آواز دادی و کون اوسوی کا زمان اسلاف خود نزدیک و نظر مستی نمر صرحت بند آو و لعمری قدا
 دیتهم و لو شهد و ک و و شیکا لشهل هم و لن یشهد و ک و لتود یمنک اما دعمت سلب
 ملک عنهم فقها واجبته املک لرحمک و اباک لم یلک حتی یصیر الی سخط الله و محاصمتک
 رسول الله بعد از آن بانگ کردی و هر آینه تنبائی حاضر شدن آنها نزد خود کردی و او از دادی که کاش آنها حاضر
 می شدند و قریب است که حاضر شدی نزد آنها و هر که آنها نزد تو حاضر نخواهند شد هر آینه دست داشته خواهد شد دست
 تو چنانکه کان کردی دستهایت از مرفق شل با دو کاش دست میداشت مادر تو که ترا در شکم گذاشتی و پوست
 میداشت پدر تو که ترا نزدی تا باز گشت تو بسوی خشم خدا و حضرت رسو که گشتی اللهم خطبنا و استقم
 مرطابنا و احلل غضبک بمن سفک دماغنا و نقض ذماننا و قتل حمالنا و هتک عنا
 سعد فلنا و فعلت فعلتک التي فعلت و ما قریت الاجلدک و ما خوزت الاحمک ضایاک
 حق ما را و انتقام ما را بجز سگم ما فرود آید خشم خود ما بر کسی که ریخت خون ما را و شکست عهد ما را و بگشت حایان ما را

و در پی مردی مارا کردی کارسرا که کردی و ز بریدی مکر پوست خود و نه دوختی مکر کشت خود را و ستود علی
 رسول الله صلی الله علیه و آله بما حملت من ذنبه و انت هکت من حماسته و سفکت من
 ذماته عترة و حمته حیث جمع به سملهم و یلمر به شعشهم و یتقم من ظالمهم و یخن
 لهم حقم من اعدائهم فلا یستفرک الفرح بقتله در دو است که وارد شوی بر سر خود بزرگ از اولاد
 او برداشتی دینک حرمت حرم او که در سب و خوینهای فرزند او و جاکویشان او بکنی بانی که حسیع کند خدا با او پراکنده
 آنها را و انتقام گیرد از شما ان آنها دستاخذ حق آنها از دشمنان آنها پس بسب خونریزی او شادی ترا از جابه نزدولا
 تحسین الذی یقبله فی سبیل الله اسواقا بل احياء عند ربهم یرزقون فرحمن بها
 ایهم الله من قبضه و حسبك الله و یثابوا کما و بر رسول الله حسیما و جبرئیل طهیرا و
 سبعلهم من ثواعک و سنلتک من رقاب المسلمین یئس للظالمین بول لا و ایتکم شر ما کانا
 واصل سیلا و کمان کن کشت را که کشته می شوند در راه خدا مردگان بلکه آنها نزد پروردگار خود با زنده اند و زنده
 داده میشوند و با آنچه خدا آنها از فضل خود کرامت فرموده است. نه و بس است ایضا تعالی برای انتقام تو خداوند
 و حاکمی در رسول خدا رضی و جبرئیل یعنی و رود خواجه دانست آنکه ترا اختیار داده و بر رفقت مسلمانان تارستان
 جزای ظالمان بر ست و کدام شما بدتر که راه شریست و ما استغفادی قد دك و لا استغفای
 تقریعتک تو هم لا اتجاع الخطاب فیک بعد ان ترکت عیون المسلمین به عبیری و
 صد و رهم عند ذکره حرین فلك قلوب قاسته و نفوس طاعینه و چشم
 محشوة بسخط الله و لعنة الرسول عیش فی الشيطان و بخرخ و من هنال و متلك
 ما دراج و نهفن و من غیره میدانم قدر ترا و بزرگنی شمارم سرزنش ترا به تو بهم اینکه تاثیریه کند
 در تو خط سب بعد از آن که چشمهای مسلمانان را اشک ناک ساختی و سینه های آنها را بکام ذکر حسین
 لقب کرده کردی پس در پای شما قساوتی دارند و نقشهای شما طاعنی اند و چشمهای شما از خشم خداوند

رسوخند پسته بر آینه اشیا به دست در آن سبب و بچه بر آورده و ازین جا منت شل تو که حرکت نموی
 و پرو ز نور فایز کالجب لقتل الا لقیاء و اسباب الا بسبار و سلیل الا و حیاء باید الی الطلاق
 الحیثه و نسل العذرة الی غیره تنطف الكفیر من دمها و مشب احوالهم من الخمر من اللجست
 الزاکیة علی حیون الصاحیه تنابها العسل و لغیرها الله علی یسیر سراپا نمیب کشته
 شدن اقیان و اولاد بین و نسل او صیاب دست اسیران با پاک از آورده رسوخند او دست نسل از اینان تا
 بران کفهای شان از خونهای او در نخیس بشود و درین ای شان از خونهای او در نخین می شود و درین
 ای شان گوشت ای مایه میاید و بر آینه تنهای پاک بر زمین بی سایه افاده از پیالی می آیند بر در کان
 و پوشیده مبد از او پاکف بچکان فلین اکتان تنها سفتمالستنی ما و شیکا مغرما حین لاجد
 الا ما قلد من ید الی و ما الله لطلا مر للعید و الی الله المشتکا و المعول و الیه الملیح
 و الموقل پس اگر حیا م ما است سالت در مقام عننت الکاشنی دست بود و نسیم بر با فرشتی هر آینه
 قریب است که این را محض غزانت وانی و قند بر آرای آن هر که نشوایند و به مواجده آن گرفتار شوی چنگ
 منای در احس که پیش کرده در انرا دستها تو در میشت خدا ظلم کنند بر بندگان و بسوی او ست شمایست
 و اعی را داد است پناه و امید کاه ما شد بعد کلمات و اجهد جهل ک فوالذی شرفنا یا لوجی
 و الکتاب و النبوة و الا تمنا لکی یا لک امدنا و لا تبغ عاشقا و لا تقو ذکونا و یروا حصن
 عنک عادنا و هل دانت الا امل و ایامک الا عد و جمعک الا بد دیومرئاد
 الا العن الله الطالمر العادی بعد انان فرمود کن مکریرا که با ما خواهی و سعی و کوشش خود را تمام
 پس بخدای که مشرف ساخت با ا بلیت حالت ابومی و کتاب و نبوت و سجابت خواهی یا قوت نهات
 ما با و کنوایی رسید بغایت ما و نحو خواهی کرد و ذکر ما را و دفع خواهی کرد از خوردنگ ما را و نیست رای تو صغیر
 ایام تو کمر روزی چند و جمعیت تو برایشان روزی که منادی ندا خواهد داد که لعنت کند خدا را که ما باغی را و الحمد لله

الذي حاكم لا وليا له بالعادة وختم لا وصياؤه ببلوغ الارادة نقلهم الى الرحمة
 والراحة والرضوان والمغفرة والمشرق بهم غيرك ولا ابتلى بهم سوالك ونسلكه ان
 يكمل لهم الاجر وجزل لهم الثواب والآخر ونسلكه حسن الخلافة وجميل الاقامة
 انه وحيد وودود فقال يزيد وشكر وپاس مرخداي را كه حكم كرد براي اوسياي خود به سعادت و فخر
 براي اوسياي خود به بلوغ ارادت در آورد و اونها را در سادت و رحمت و رضوان و مغفرت خود و شكر بر نعم تو به نعمت
 و شقي شدي بسبب عداوت و خونريزي اونها و تو مبتلا و گرفتار شدي بقتل و الا نبت اونها و سوال مي كنيم از خدا كه كامل
 كرده براي اونها اجر را و بسيار كرده براي اونها ثواب را و میخواهم از خدا خلاصت حسن و بازگشت جميل را بپرآيينه
 او رحيم و دودوست پس يزيد گفت يا صخرة جلم من صواع ما اهلون الموت على التوايح اياي با
 كه ستوده ميشود و از با كه گنهندگان چه آسان است موت بر تو چه كران المصيد ثم قال لعلي بن الحسين عليه
 السلام يا بن حسين ابوك قطع رحمي و جهل حقي و نادعني سلطاني فصنع الله ما قد
 رايت فقال عليه السلام ما اصاب من مصيبة في الارض و لا في الفسك الا في كتاب
 من قبل ان نبوعها ان ذلك على الله ليس برديت سيفيدست كه بعد از ان بزيه به علي ابن حسين
 عليه السلام گفت ايا فرزندان حسين پدر تو قطع رحم من كرد و حق مرا ذمه بوش نمود و حضورست كرد با من در سلطت
 من پس جزا داد او را چند جزاي كه ديدي پس نام عليه السلام به را خواند كه ترجمه ظاهران اينست ايا رسيد بصيتي
 در زمين شما مثل حبس آب دكي كياه ميوه و نه در ذاتهاي شما مثل علم اولاد و ماتم عزيزان مگر در لوح محفوظ
 مقدر و مکتوب هست پيش از پيدا كردنم نفسها را بآيد اين اثبات با وجود كثرت آن بر خدا آسان غم
 دشوار است المناقب فقال علي ابن الحسين عليه السلام يا بن مجويه و هتد و صخر لم
 نزالنبوة و الامر لا بالي و اجلادي من قبل ان تولد كان جدي علي ابن ابي طالب
 في يوم يدروا و احدا و الاحزاب في يده اية رسول الله و ابوك و جدك في ايهما

رایات الکفادر در کتابت است که بعد از آن امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای پسر معاویه و منزه صخر
 همیشه بوده است نبوت و حکومت برای ابا و جد من پیش از آنکه در وجود من علی بن ابیطالب جنگ نمود
 و غراب را بت رسول خدا و در دست داشت و پدر و جد تو را بت کاوان و در دست داشتند شمر قال علی
 بن الحسین و یلک یا یزید انک لو قنا رای ما ذاصنعت و ما الذی ارنکت من انی نهل
 بیتی و اخی و عمومتی اذا لهربت فی الجبال و افتزنت الترماد و دعوت بالویل و التوبان
 یكون داس الحسین ابن فاطمة و علی منصوبا علی باب مدینتکم و هو و دیعة رسول
 صلی الله علیه و آله فیکم فابشر بالحدی و الندامه عدا اذا جمع الناس لیوم القیامة
 پس آن زمان امام زین العابدین علیه السلام گفت که وای بر قوای یزید اگر می دانستی که چه امر غلیظ کردی در حرب
 چه امر تشیح و سگر از پر سن و ابدیت من و برادر من و علمهای من شعی بر آینه بگریختی و در کوهها تنگ خاکستر را تو
 ویل و سلاکی را از بلند کردن حسین فرزند فاطمه علی بر دره بند و حال آنکه دو دعوت رسول بود میان شما پس
 مژده باد تر بر سوای و ند است هر گاه فراهم آمد خدا مردم را در روز قیامت قال المدائنی فلما نهت
 السیاد الی النبی صلی الله علیه و آله عصب یزید و قال الجلاوزقه ادخله فی سدر
 لبستان و اقله و اد فنه فیه فدخل به الی اللتان و جعل جفرا و التی ر بصلی فلما
 هم یقتله ضربته ید من الهوام فجز بوجهه و شفق و دهش فراه خالد ابن یزید و
 لیس بوجهه بقیه فانقلب الی بیه و قض علیه فامر بدفن الجوار فی الحضرة و
 الملاقه و موضع حیس زین العابدین علیه السلام هو الیوم المسجد مدائنی کوید هر گاه
 حضرت سجاد نسب جدر اید پیغمبر خدا را سینه یزید بگشتم آمد و بیچاره خود گفت بفراین و درین باغ و بگشتم
 زیر خاک پنهان کن پس سباده او را باغ برود کنن حفره آغاز کرد و سجاده علیه السلام نماز گزاردن شروع کرد و
 بر گاه نصد گشتن کرد گشتی از هوا پدید شد و زود او را تا قبر روانتاد و بانگ برداشت و خیره گشت چون خالین

یزید اور اس کے دید بسوی پر برکتش عاجری بروی راند حکم داد تا سپا در جهان حقیر بنیان کردند و امام را
 کردند در آن روز زندان امام علی علیه السلام مسجد بود دعوات التوا وندی روشی انه لما حمل علی بن الحسین
 علیهما السلام الی یزید هم یضرب ^{عنقه} فوقه بین یدیه وهو یكلمه لان یستظفله
 بکلمه یوجب قتلہ و علی یحییہ حیث یکلمه و فی یدیه سحاة صغیرة ید یرها باصابعه وهو
 یکلمه فقال له یزید اکلمک وانت یحیی و ید یر اصابعک یسحاة فی یدک فکیفی یوزن ذلك
 در دعوات را ندی است که هرگاه امام زین العابدین علیه السلام پیش یزید آوردند خواست که بکشند پس ایستاده کرد
 او را و برابر خود و حرف یزد با او و عرضش آن بود که بخو حسرتی از زبانتش بر آید که موجب قتل او شود و امام او را جواب داد
 بخوی که کلام میگوید با او در دست امام سجد کوچکی بود به انگشتان بی سر و پند و حرف با یزید زد پس یزید گفت من با تو
 کلام میگویم و تو مرا جوابی دهی و به انگشتان خود سجد کردی و این چگونه روا باشد فقال محمد بنی ابی عن جلی
 انه کان اذا صلی العداة و اشغل لا ینکلم حتی یأخذ سحاة بین یدیه فیقول یسبح الله علیه السلام
 فرمود پدرم از جد من روایت کرده که هرگاه از نماز با عباد و فارغ نماز شدی و نماز نفل کردی یا کلام کرده ای تا آنکه
 سجد و دست گرفتی و این دعا خواندی اللهم انی اصبحت استسجدک و امجدک و احمکک و اهلک
 بعد دعا ایدیه سلقی و یاخذ السحاة و ید یرها وهو ینکلم بما یرید من غیر ان ینکلم
 بالتسبیح یعنی حدادند صبح کردیم و تسبیح تو و تحمید تو و تحمید تو و تهنیت تو و تهنیت تو بگردانم سجد خود را پس
 بگرفتی و بگردانیدی گفتی هر چه خواستی و بزرگان تسبیح گفتی و ذکر آن ذکر محتسب له و هو جزء الی ان
 یاوی الی منزله فاذا آوی الی منزله قال مثل ذلك و وضع سحاة تحت راسه ففی
 محسوبة له من الوقت الی وقت ففعلت هذا اقتداء علی فقیه فقال له یزید انت
 اکلم احد منکم الا و یحیی بما بعد به و امر باطلاقه و گفته که این سجد و محسوب خواهد شد
 نزد خدا و چنین سجد را بگردانیدی تا جابر جامه خواند و هرگاه پہلو بر جوار کلاه بنیادی همان بخواندی و سجد را

زیر سگذاشتی و آن محسوب بود برای او از یک وقت تا وقت دیگر و من در گریبندن این سگه ابتدا به محمد فرزند
 یکنیزه گفتم من با کسی که از شما غنی میگویم او جواب بر منی و به پختنری و حکم داد بر ثانی او روی المفید
 و نزدیکاً بعضه قائلت فاطمه بنت الحسین علیه السلام و لما جلسنا بین ید ید یزید
 لنا فقام الیه دجل من اهل الشام احرر فقال یا امیر المؤمنین هب لی هذه الجارية
 یعنی و گفتمت جاریه و صیغه فارعدت و ظننت ان ذلك جایز لهم فاخذت بثیاب
 عمتی ذینب و گفتمت ان ذلك لا يكون فاطمه دختر حسین را روایت کرده که چون پیش یزید
 بنسبم رحم کرد بر ما مردی از مردم شام سرخ قام بر خاست و گفت ای امیر المؤمنین بخش مرا این عاریه را و مرا
 داده کرده بود و من دختر بی تابان رو بودم پس لرزیدم و گمان بردم که این جایزه است برای آنها پس جابه غم
 زینب را بگو فتم او بیدار شد که این کار شدنی است فقالت عمتی للشامی کذبت والله ولومت
 والله ما اذ لك ولا له فاستطاع یزید غضنا وقال کذبت یاعد و الله فقالت انت
 امیر نشسته زنا اما و نقم سلطانک فعاد الشامی و قال هب لی هذه الجارية فقال له
 یزید اغردی هب الله لك حتفا قاحیا پس عمره من ثانی گفتم دروغ گفتمی بخدا که اگر بپرسد
 تو هم ترا پیدایشود و نه او را یزید ازین سخن بگفتم آمد و گفتم ای دشمن خدا زینب گفت تو که امیری دشنام میدی
 از ظلم و تبه می کنی بتو گفتم خرد پیشانی باز گفتم که این عاریه را بمن بده یزید گفت یکسو شو خدا ترا امیر اندو
 بچشم رساند و فی بعض الكتب قالت ام کلثوم للشامی اسکت باللع الرجال قطع الله لك
 و اعیمی عینک و ابیس یدیک و جعل النار مثواک ان اولاد الإبیاء لا تلو
 نون خلد مقهلا و اولاد الاعیاء قال فوالله ما استتم کلامها حتی اجاب الله
 دعاها فی ذلك الرجال فقالت الحی لله الذی جعل لك العقوبة فی الدنیا قبل الآخرة
 فهذه اجزاء من متعر من حرور رسول الله صلی الله علیه وآله و در بعضی از کتب آمده

گویم کسوم پشایی گفت خاموش ای آنکس زبان ترا ندانم و چشم ترا کور کند و دست ترا خشک گرداند و ما وای تو آنش
 کند فرزندان اینها خادما و اولاد عیاری شوند راوی گوید بگذا که هنوز کلام مخصوصه تمام نشده بود که حق تعالی دعایش در
 باره آنکس پذیرفت کلام ام کسوم گفت سپاس خدای که بزودی ترا عقوبت کرد و در دنیا مشیت از عذاب آخرت پست
 جزای کسی که کتافی با عزم محترم منول مقتول نایب و قال السید رحمه الله نظر رجل من أهل الشام
 الى فاطمة بنت الحسين عليه السلام فقال يا امير المؤمنين هب لي هذه الجارية فقالت
 فاطمة لغمتها يا عمته او تمت واستجدت فقالت زينب لا ولا لولا اني لهدت الفاسق سيرة
 که در روزی از مردم شام بسوی فاطمه دختر حسین بن علی آمدند و گفتند ای امیر المؤمنین این جاریه را بمن بکش فاطمه
 بقره خود گفت یا عمه برده کشتیم و خدمت گذار شدیم زینب فرمود اینچنین نکند بشد این فاسق بزرگ دارد فقال
 الشامي مرهبا الجارية فقال له يزيد هذه فاطمة بنت الحسين وتلك عمته زينب
 بنت علي فقال الشامي الحسين اب فاطمه وعلي اب اسطالب قال نعم فقال الشامي لعنك
 الله يا يزيد تقتل عترة بيتك وتسي ذريته والله ما توهمت الا انهم سي الروم
 فقال يزيد والله لا لحقنك بهم ثم امر ففرب عنقه پشایی گفت کیست ای جاریه بزرگ گفت
 دختر حسین علیه السلام پشایی گفت حسین فرزند فاطمه بود علی ابن اسطالب بود گفت بل پشایی گفت نعمت خدا
 بر تو ای یزید اولاد بی ضروری کشی و فرزندانش را برده کردانی بگذا که من کمان بردم که برده ای روم اند یزید گفت
 بگذا که من ترا هم با ایشان لاحق میکنم و قال ثم امر يزيد لخطيب ان خبر الناس بما وى
 الحسين وعلي ويدا متهما صلوات الله عليهما فضعد المنبر واكثر الوقعة وبالغ في ذم
 امير المؤمنين والحسين الشهيد صلوات الله عليهما واطبب في تقر بظمعويه ويزيد لعنه
 الله وهد حهما بكل حميل بعد ان حكم داد ما که دلش زود راوی گوید که بعد از آن یزید خطیب را

فرمان داد مردم را از عیوب حسین و علی علیهما السلام جزویم و خدمت نشان نماید پس بلائی نبر بر آمد و بسا کرد
 نسبت بر او بالا کرد و در خدمت امیرالمومنین علی و حسین تپید و احسان کرد در عواید و عواید و نیز یزید دستور
 این اشقیار را به افعال بنید و محضان بسندیده و ضاح بد علی بن الحسین علیهما السلام و بطلب آنها
 الحاطب استریت مرصات المخلوقی سطح الحائق و در مقعدك من البشایا و لقد احسن ابن
 ابن سینان الحفاجی فی وصف امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله بقول درین مقام علی
 بن حسین علیه السلام بانك زودكفت ای خطیب برای رضای مخلوقی غضب خانی را سره یی پس خستن
 جای خورد در آتش و درخ بگیر این سخنان خفاجی در وصف امیرالمومنین صلوات الله علیه و آله خوش گفته علی البشایا
 تغنون بسببه و بسیفه نسبت لكم اعداها یا ابلائی بنابر اشکالی کنی خدمت او را و حال کنی
 شده از چوهای شایر برای شما از نیشهای و ثم قال علیه السلام بر با بوی ایدن لی حتی اسعد
 هذه الا عواد فانظروا کلمات الله فیهن دنا و لهیولاء المجلساء فهن اجزا و توفوا
 فالی یزید علیه ذلك فقال الناس یا امیرالمومنین ایدن له فلیصعد امیرالمومنین
 منه شیئا بعد ازان امام زین العابدین علیه السلام گفت ای یزید اجازت ده مرا تا برین نبر بر آیم پس عرضم
 و کلام کنم بکلمات خدا که در آن رضا مندی خدا و از برای هم نشینان در استماع آن توب و با جرات پس یزید
 پدید این امر انکار کرد پس مردمان گفتند ای حاکم مومنان اذن ده او را تا با تابی نبر بر آید شاید که ما از وجهی
 بشنوم و پسندیم فقیل انه ان صعد لم یزل الا یفصنی و یفصنی الی بیان یقتل
 له یا امیرالمومنین و ما قل دما یحسب هذا فقال انه من اهل بیت فلذ قوال العلم رقا
 فلم یزالوا به حتی اذن له فصعد المنبر فحمد الله و انشأ علیه و مر خطب خطبة ابکی العول
 و اوجل منه القلوب پس یزید گفت که اگر این کس بالای منبر بر آمد مرا و بسع اولاد ابی سیمان نصوت
 در سوا خواهد کرد پس گفتند که چه اندازه دارد و این کردن بنویسد پس یزید گفت که برآیند این کس را از اینست

که نوح علم داده شده اند آنکه اولیست پس حضرت عیسی در باره اجازت بر آمدن منزه استند: انما اجازت داد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم به ابرو و نه به پیشانی. و سراسر آفت بر آمد از ناله کوه و بوی بعد از آن جنگیده خوانند
 که بسیار اند. و اولی از آن که سینه نمر قال انما انما انما انما است و فضائل سبع عظیمین
 العلم والحلم والشماحة والفضاحة والنبیة والحدیة لی قارب الممدین وفضائلنا بان
 مثالی النبی الخیر محمد صلی الله علیه و آله و من الصادق و من الطیار و من اسب الله و اسد
 رسول الله و من سبطاه الائمة من عرفنی بقدر عرفنی و من لم یعرفنی اسبابه عجیب و لیسب ابدان
 نمره ای که در دم عطا کرده شدیم شش چیز و فصلت داده شدیم هفت عطا که او شدیم علم و حلم و سخاوت و سخا
 و سستی و عیب و فضیلت داده شدیم با یکدیگر از ما اند رسول خدا محمد مصطفی و از من است حمزه صدیق عم رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و از من است حمزه صدیق عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و از من است هر که می شناسد مرا پس می شناسد
 را و هر که نشناسد مرا از من است حمزه صدیق عم رسول خدا صلی الله علیه و آله و از من است حمزه صدیق عم رسول خدا
 و الشفا انابن من حبل الون با طرف الون انابن من انابن و ادق انابن انابن حیر
 من استقل و احتفی انابن حیر من حیر من حیر من حیر و لبتی انابن من حیر
 علی الدراق فی الهوی انابن من اسرای به من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی ای کرده ام
 منزه لسه و منی منم ایده ز نام و صفاتم فرزند کسیکه برد است رکن با با طراف رو اسنم فرزند بهترین کسیکه از او
 و در او برده است و از او برده است و در او برده است و در او برده است و در او برده است و در او برده است
 نه از کسیکه سیر کرده است شبانه از مسجد حرام تا مسجد اقصی انابن من یبلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی
 انابن من دینی فتدی فكان قاب قوسین او ادنی انابن من صلی بملأ فکة السعیم
 انابن من اوحی الیه انجیل ما اوحی انابن محمد المصطفی انابن علی المرتضی انابن من
 ضرب حرا طهم الخلق حتی قالوا لا اله الا الله منم فرزند کسیکه با او جبرئیل تا سدره المنتهی منم فرزند

کسیکه قریب شد پس نزد شهت پس فرق بقدر دو گوشه کمان بود یا کمتر ستم فرزند کسیکه پیش نمازی در ستم آن است
 که در ستم فرزند کسیکه در بی کرد سبوی او سندی جلیل آنچه در می کرد ستم فرزند محمد مصطفی ستم فرزند علی مرتضی ستم و ستم
 گشت بهتر آن خلق تا آنکه گفته لاله الا الله انما نحن من ضرب من یبکی رسول الله لسبعین و طعن
 بر یحیی و مهاجر و الموحسین و بیایع المیعین و قاتل بیل و وحی و ولید بن علی با الله طرفه من
 انما بن صالح الموصین و وادت الثین و قاصح المحدثین و یعسوب المسلمین و یوزر المجاهدین
 و ذین عابا یس و قاصح البکامس و اصبر الصابرس و افضل الفاضلین من اللمس
 رسول اب العالمین شمشیر بازی کرد پیش سوگند ابرو شمشیر بازی و نیزه بازی کرد بود نیزه و شمشیر گران
 شمرت کی از که سطره بسوی مدینه سوزه بسبب ایدارسانی مشرکان و در می از مدینه سوزه بسوفه بسبب ایدارسانی
 سباقان حاضر بود در هر دو بیعت و جهاد کرد در جنگ بدر و حنین و کافر نشد بخدا طرفه العین ستم تا ستم سراج سومان
 در اوت پنهان خواگنده طحان زبس و سر کرده مسلمانان در زشتی جهاد کنندگان در سنت عابدان و اکثر
 و صابر تر صابران و افضل قایمان ازال یا سین غیر سرور دکار عاکبن انابن المویذ لجبرئیل المنصور
 بمکابیل انابن الحامنی عن حره المسلمین و قاتل المارفتس و الناکمین و اللذان
 و المجاهد اعداء الناصبیین و اخی من قریب من جمعین و اول من احاب
 و استجاب الله و لرسوله من اوف منین و اول السابقین و قاصم المعتدین و سید
 المشرکین ستم فرزند کسیکه امانت کرده بجزیل و باری کرده شد بیکامیل ستم و از آنجا است آمده حیرم مسلمانان
 و قتل کننده ربه و حارج و جد شکنان عزوه حمل و جایران جنگ صفین جهاد کننده با دشمنان ناصبان و
 بزرگتر کند شمشکان قرسیان و اول کسانیه اجابت کرده و قبول نمود دعوت خدا و دعوت ستم او او از
 سومان و اول سابقان و شکننده با عیان و هلاک کننده مشرکان و سهم من مراهی الله علی المنافقین
 و لسان حکمة العابدین و ناصر دین الله ولی امر الله و لیسان حکمة الله علیه

علمه صحیحی بهلول زکی الطی رضی ، تمام هماه صام جتوامه هتیب قوام و یکا سینه
از سیکان ثانی صابر سنا اقدان و زبان کتبه عابدان پاری کننده دین خدا و مالک امر خدا و باغ حکمت خدا و صدوق
علمند و انچه در سخن خنده مینماید زکی امیر طبری را حنی ریشانی نند اجبری کارزار جبهه و سردار صام صام انبار میند تا علی
قاصع الاصلاب و مفرق الاحواب بطهم منانا و ایتهم جنانا و امننا هم عزیمت و اشد هم
سکیمت اسد یا سئل بطهم فی الحروب اذا اذ دلفت الاسنة و قوت الاعنه من الرجاء و
بند و هم و نهان و لؤلؤ المشبه قطع سینه اصحاب و پراکنده کننده احراب شمشیر اتمه ثابت قدوم و شجاع
ترین و مردان تر بنا در دست و شده پتراه در مشقت شیر ویر میسایند انبار در جنگها و قشکه مجتمع می شده شایان
و قریب شده منانها بموس میدان آسیا پراکنده و منتشر میگردد انبار در جنگها همچو پرکنده گردن ریاح کیه خشک
لیست الحجاز و کثیر العراف من مدنی حنی عقبی بدوی احدی تجری مهاجری من
العرب سئلها و من الرعاء لیشها و اربث المشعین و ابو السبطین الحسن و الحسین و ذلك
جلای علی ابن ابیطالب علیه السلام شمر حجاز و سردار عراق رئیس مکه مظهر شریف مدینه موزه امیر
سجده یعنی کننده عقده کننده کافران بدرجه و کننده احد داخل شجره طیبه رسول هجرت کننده همراه پیغمبر مقبول
دارت شعربان و الاسطین سن و سین سین بزرگ جد من علی بن ابیطالب است ثم قال انا من فالمة
الزهراء انا من سبابة السماء فلم یزل یقول انا انا و فی رواة انا من حدیجة الکبری انا
من المقبول طلما انا من هجر و ذ الثا من من النقا انا من العطشان حتی قضی انا من طریح
گو انا من سلوب العمامة و الود انا من من بکت علیه ملائكة السماء انا من من
ناحت علیه جن فی الارض و الطیر فی الهوا انا من من حرمة من العراق الی الشام لری
بعد ازان گفت منم فرزند فاطمه زهرا سردار زنان پس سوخته بین طور و در روایتی است منم فرزند خدیجه کبری منم
فرزند کشته ظلم و جفا منم فرزند سر بریده از قفا منم فرزند تشنه رفته از دنیا منم فرزند آکنده خاک کربلا منم فرزند غار

ابن ابيطالب قال فمن امه قال امه فاطمة بنت محمد و مرست که درین مجلس یزید کا
 از علماء یهود حاضر بود پس پرسید که کیست این کودک ای حاکم مومنان بنزید گفت او علی فرزند حسین است
 گفت پس حسین کیست گفت فرزند علی بن ابيطالب گفت پس پدرش کدام است گفت ما در اناطولیم و منتظر سوختن اویم
 سحفی انت فعال الجبر لیجان الله فهذا ابن بنت بائسکم فقتلتموه فی هذه السعة بئس ما
 خلقتهم فی ذیته والله لو ترک فینا موسی ابن عمران سبطا من جنه لطننا اذ کاننا لعبد
 من دون ربنا وانتم وانما فاد قتم بلیکم بالاسس فوفینکم علی انکم فقتلتموه سوءة لکم
 من امه پس آن عالم گفت همان الله پس ابن یزید دست بر سرش برد و بهت کرد و اورا درین نزدیکی کشته آید چه
 به سلوک کردید با اولاد او بعد او بکذا اگر موسی بن سحران فرزند زاده خود در میان مای کذا شست بر آینه کمان دارم
 که مبادت و پسر کشش او سواي پروردگار خود نیکنم ویم و جدانش است از شما پیغمبر شما مگر فرود او را و زبیر فرزند
 او بر بستید و او را کشتید و سواي و زبیر نگار است برای شما ای است یه فامهر یزید فوجی فی حلقه ثلثا
 فقام الجبر وهو یقول ان شتم فاصرونی وان شتم فاقبلونی او قل رونی فاتی ابد
 التوریه ان من قبل ذریته بنی لایزال یلعوننا ابل اما لقی فاذا مات یصلبه الله
 ناد جهنم پس یزید حکم کرد و اورا شسته با که دنی دادند پس آن عالم بر فراست دست گرفت اگر خواهید مرا پس بزنید
 و اگر خواهید مرا پس بکشید ما بگذارید و بر آینه من در توریت می یابید که هر آینه کسیکه بکشد اولاد پیغمبر را پیوسته چون
 می باشد ما ایکنه زنده باشد چون پیر و او را حشد او اسب نم کند و و عد یزید علی بن الحسین علیه السلام
 فی ذلک الیوم راند بعضی له قتل حاجات شمر ابراهیم الی منزل لا یکنتم من حر و لا
 برد فاقاموا قیه حتی نقشرت جوههم و نیزید با علی بن حسین درین روز زنده کرد که سه
 حاجش را بر آرد و بعد از آن آنها را در مکانی فرستاد که از حرارت آفتاب و برودت شب هم حفاظت نیکنند و محفوظ
 نماندند پس در آن اقامت کردند تا آنکه پوستهای روی شان جدا شد و روی محمد ابن الحسن الصفا